

"توده ای" (شعری منتشر نشده از رفیق زنده یاد، احسان طبری)



ارسالی از: امید

15 خرداد 1397

توضیح ضروری:

زندگی سراسر تلاش و پیکار و آفرینش زنده نام جاوید- احسان طبری، همان گونه که زندگی اندیشمندان و رهبران سیاسی بزرگ و نام آور در جهان چنین بوده و هست، یک زندگی چند وجهی و پر از کار و و تلاش و خلق آثار ماندگار بوده که از این میان این وجوه، وجه شاعری این شخصیت تکرار نشدنی با کمال تأسف تا حدود زیادی مغفول مانده است.

این غفلت میتواند از دو جهت ناشی شده باشد: نخست، فروتنی راستین و نه "فروتنی دروغین و ریاکارانه" (به تعبیر خودش)، و دیگری اعتقاد و نقد خود زنده یاد نسبت به برخی از سروده هایش از سالهای دور تا سالهای حضور در ایران پس از انقلاب بهمن 57 که در جایی نیز در این باره به خط خود نگاشته است: "بر خود سراینده، بی ارزشی اکثر اشعار سروده شده روشن است و ممکن است تنها برخی از ابیات بَدک نباشند لذا به راحتی میتوان آنها را به دست شعله سپرد..."

بنا بر همین دو نکته پیش گفته، مجموعه یا گزیده اشعاری که در سالهای اولیه پس از انقلاب (57-61) از احسان طبری در میهن گردآوری و به دست چاپ سپرده شده، در حد اطلاع نگارنده بسیار محدود بوده و احتمالاً به تمایل خود زنده یاد صورت گرفته است. از میان این دست اشعار منتشر نشده (و یا بعضاً به دست شعله و باد سپرده شده، مفقود شده، سرقت شده!...)، اما اشعاری وجود داشته و دارد که به نظر می رسد که در همان سالها نیز می توانست انتشار یابد چرا که سروده های طبری جز در برخی موارد، به لحاظ برخورداری از مضمون عمیق انسانی و یا از منظر محتوای عمیق اجتماعی و فلسفی، محدود به مکان و زمان و دوره معینی نبوده و نیست و لذا میتواند برای همه توده ایها در هر دوره تاریخی راهنمای پراتیک انقلابی و درس آموز باشد.

قطعه شعر "توده ای" یکی از این دست اشعار سرود شده توسط احسان طبری احتمالاً در سالهای دور است که به همه اعضاء و هواداران حزب و مبارزان توده ای پیشکش میگردد.

خفتان: جامه جنگی، جامه ابریشمین و کژآگند که در قدیم، هنگام جنگ می پوشیده اند.

روئینش: روئین اش (حرف ش مفعولی)

روئین: روئینه، سخت، محکم، آهنین

"توده ای"

منطق روشن چو خورشید درخشان بر زبانت

در کف ایثار: جانت

تو، رفیق راستین خلق

نامت: "توده ای"

آمدی از راه پیچاپیچ

از صبوری های دیر انجام

از دروغ، از سست پیمانی

از گلوله،

از شکنجه، و آن مصیبت ها که میدانی...

سینه آذین کرده از زخمان خون افشان

پرتو امید را از تنگنای غم رهاندن

در خموش کلبه های آرزومندی فشاندن

در طلب فرسوده

اما،

در قبال داور وجدان خود آسوده بودن

کار دشواری است، بگزیدی

سزاوار ستودن!

لشکری پُر کینه را بر خود بشورانند

آن که مردم را به سوی حق فرا خواند

کاهن افسونگر تاریخ، این را نیک می داند

این تکامل لشکر صدها، هزاران

آتش هندوست گویی

خواستار جان سپاران

تا بسوزد جسم شان در کورهء اسرار خود...

و اینک:

وقف این آتش نمودی هستی پُربار خود

آه! ای ایزد تاریخ، ای یار توان بخش عدالت!

تیربار رزم را خفتان روئینش به تن کن!

یاور خلق را،

در خور خلق وطن کن!